

یاد

مراسم بزرگداشت رضا رستمی



● حالا دیگر از یک سال هم گذشته است؛ رفتن دوست قدیمی را می‌گویم؛ دوستی که در سال‌های مختلف و در لحظه‌های مختلف همراه بودیم. ۲۸ مهر ۹۵ بود که «محمدرضا رستمی» عزیز رفت. خبرنگار و دوست قدیمی. حالا قرار است برای سالگرد او و برای گرامیداشت یادش سه‌شنبه، نهم آبان ساعت شش عصر در تئاتر شهر جمع شویم. مجموعه‌ای از عکس‌های او که این مدت در شبکه‌های اجتماعی منتشر شده، با همت عالی برای فروش در نظر گرفته شده است. در روز تولدش قرار است دور هم جمع شویم تا یادش را گرامی داریم و قرار است هر آنچه با همت خیرین از فروش این عکس‌ها حاصل شود، برای مؤسسه محک در نظر گرفته شود. یاد و نامش ماندگار

اتفاق

سالگردی تلخ برای هیلاری

● بانوی اول اسبق آمریکا و نامزد انتخاباتی رقیب ترامپ در انتخابات سال گذشته ایالات متحده، دیروز نشان داد که ممکن است انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۶ را باخته باشد اما حس شوخ‌طبعی خود را از دست نداده است. هیلاری کلینتون در واکنش به خبر فرارسیدن سالگرد انتشار نامه‌ای از مدیر سابق اف‌بی‌آی به اعضای کنکره آمریکا درباره ایمیل‌هایش که سبب باخت او در انتخابات شد، در پاسخ به سردبیر یک سایت مهم نظرسنجی و پیش‌بینی آرای آمریکا در تویییتی پرسید: «جدی می‌گی، امروز بود؟. این تویییت خطاب به نیت سیلور سردبیر سایت ۵۳۸ بود که گفته بود به اعتقاد او اگر نامه جیمز کومی نبود، کلینتون انتخابات ۲۰۱۶ را می‌برد. جیمز کومی مدیر سابق اف‌بی‌آی ۱۱ روز به انتخابات، نامه‌ای خطاب به اعضای کنکره آمریکا نوشت و به آنها اطلاع داد دریافت‌ه است «ایمیل‌هایی وجود دارد که ظاهرا لازم است درباره آنها تحقیق شود».

شرق روزنامه

www.sharghdaily.ir

دوشنبه ۸ آبان ۱۳۹۶ • ۱۰ صفر ۱۴۳۹ • ۳۰ اکتبر ۲۰۱۷ • سال پانزدهم • شماره ۲۹۹۹ • ۲۰ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۱:۴۸ • اذان مغرب ۱۷:۳۰ • اذان صبح فردا ۵:۰۱ • طلوع آفتاب ۶:۲۵

روزنامه‌فرو

fardashargh@gmail.com

کارتون خواب

مهدی عزیزی



حرف درشت

آیا شما مشکل مغز دارید؟



پوریا عالمی

روز جهانی سکته مغزی، هفتم آبان است و خوشبختانه جای نگرانی ندارد و برخی از مدیران تصمیم‌گیری که ما می‌شناسیم اصلا در معرض خطر نیستند. به‌همین دلیل است که وقتی ما از بعضی تصمیم‌ها مغزمان سوت می‌کشد و می‌رویم به طرف می‌گوییم آقاچان! این چه تصمیمی بود گرفتی؟ جی توی مغزت می‌گذرد؟ طرف به ما نگاه می‌کند. راستش را بخواهید در بزنگاه‌هایی از تاریخ، من خیلی که عصبانی می‌شوم، می‌خواهم بروم مخ طرف را بریزم توی دهانش. شوخی نمی‌کنم. یک‌بار هم پا شدم و رفتم که مخ طرف را پیاده کنم، منتها مسئله این بود که همین که من چنین فکری کرده بودم، خودش ثابت می‌کرد مغز من مشکل دارد و دکتر شش‌ماه بستری‌ام کرد.

در جست‌وجوی مغز: یک‌بار هم می‌گویند در خارج می‌خواستند یک نفر را ترور کنند. تیر مستقیم هم به مغز طرف شلیک می‌کنند، منتها طرف هیچی‌اش نمی‌شود. می‌دانید چرا؟ چون گلوله هرچی کشته نتوانسته مغز طرف را پیدا کند. مسئله بعدی هم که ذهن ما را درگیر می‌کند این است که هی می‌گویند فرار مغزها... فرار مغزها. الان این فرار مغزها یعنی چی؟ یعنی اینها مغز داشتند فرار کردند؟ یا چون مغز بودند فرار کردند؟ و یعنی ما که فرار نکردیم مغز نداریم؟ حسن فرار مغزها این است که ربطی به کار روشنفکری ندارد! چون هرچی مغزها بیشتر فرار می‌کنند، افراد بیشتری اعلام روشنفکری می‌کنند که این موضوع ثابت می‌کند فکرکردن ربطی به مغز ندارد و یک عمل دلی است. خوشبختانه سکته مغزی در چند ساعت اول قابل درمان است. البته به شرطی که وقتی سکته مغزی کردید، توی آمبولانس و وسط ترافیک بی‌انتها از دست نروید.

مغز پسته: حسن دیگر ما ایرانی‌ها این است که همیشه طالب مغز ماجرا هستیم و از طرفی مغز ماجراها همیشه یا گران یا برای ما ممنوع است (از لحاظ پزشکی)؛ مثلا مغز پسته،گردو و مغز اصلاحات یا در دسترس نیستند یا برای ما معذورت دارند. **حکایت مغزی:** یک حکایت قدیمی هم بود که دونفر به هم می‌رسند و اولی می‌گوید شما برای چه می‌جنگید؟ نفر دوم می‌گوید برای پول. شما برای چه می‌جنگید؟ نفر اول هم یک چیزی می‌گوید که ما کاری نداریم چی گفته. نفر دوم جواب می‌دهد: دقیقا! هرکدام از ما برای چیزی که نداریم می‌جنگیم! حالا حکایت ماست که ما هر روز می‌رویم کله‌پاچه‌ای و مغز می‌زنیم و با دوستانمان قرار می‌گذاریم و می‌رویم کله‌پاچه‌ای و مغز می‌زنیم و صبح‌های زود از خواب بیدار می‌شویم و می‌رویم کله‌پاچه‌ای مغز می‌زنیم. شما را نمی‌دانیم، اما حتما نشانه یا حکمتی توی این مصرف زیاد مغز هست.

مغز کاربردی: خود ما وقتی بچه بودیم، اهل مغزبه‌مغز بودیم؛ یعنی قبل از امتحان می‌گفتیم یکی دیگر از مغزش کار می‌کشید، ما هم سر امتحان مغزبه‌مغز می‌کردیم و جواب‌ها را از مغز او بیرون می‌کشیدیم و توی برگه خودمان می‌نوشتیم. **معاینه مغزی:** یک‌بار هم ما رفتم دکتر تا نوار مغز بگیریم، نیم‌ساعت اولش خالی بود و بعد، فقط یک آهنگ ناجور روش ضبط شده بود.

حرف درشت: توصیه ما هم این است که زندگی واقعا ارزشش را ندارد و نباید خیلی به مغزمان فشار بیاوریم و همین که لایک کنیم کافی است.

سلام به فردا

خانم‌های وزیر در کشور همسایه

بود. در بسیاری موارد گفته‌ها و کرده‌های این «بعضی‌ها» باعث ترتیب آثار و ایجاد نتایج جدی و مهم می‌شود و بالاخره نمی‌فهمیم که بودند و چه گفتند. در حالتی که به دلایل نامعلوم خانم‌ها در کابینه حضور ندارند و این علامت سؤال و شاید نقطه‌ضعف بزرگی است، ناگهان مواجه می‌شویم با حضور چند خانم به‌عنوان وزیر در یکی از کشورهای همسایه. رفیقی دراین باره پرسشی کرد. گفتم در آن کشور پارلمان وجود ندارد؛ بنابراین تعیین وزیر که می‌تواند زن یا مجرد باشد، صرفا با یک امضا میسر است و عزل وزیر و تغییر او هم زحمتی بیش از این ندارد. این وزرا نه نیاز به گرفتن رای اعتماد دارند و نه لازم است برای کنارگذاشتنشان سؤال و استیضاح مطرح شود و... در حالی که مشغول دادن این توضیحات بودم ناگهان متوجه شدم که آنچه می‌گویم «مدح شنبه به دم» یا «دم شنبه به مدح» است!

اقدامی که در کشور همسایه صورت گرفته، به‌ویژه با توصیفی که از وظایف و مسئولیت‌های این خانم‌های وزیر شده است، شاید چندان مورد توجه قرار نگیرد و حتی فراموش شود. درعین حال مقایسه وضعیت ما با آنها در این مورد موضع کشور ما را در بحث و مناقشه تضعیف می‌کند. باید در نظر داشت داوری اکثر مردم دنیا نسبت به مسائل بر مبنای ظواهر است و نه بواطن. به‌ویژه وقتی که به باطن مطالب دسترسی نداشته و گرفتار «نمی‌گذارند» و «می‌گویند» باشند.

والله اعلم!

آکادمی

زالوهای مدرن

بی‌حالی و افسردگی ولو در خود بیمار یا یکی از همراهان! داروهایی مثل سی‌تی‌کولین، پیراستام و... و به‌تازگی داروهای دیگر. داروهایی که قیمت آنها در بسیاری موارد کمتر از تعرفه زالوست؛ ولی در یکی، دو مورد چندین برابر گران‌تر هستند. وقتی که دارویی برای بیمار ضرورت ندارد و فقط یک‌کسری دستورات باید داده شود، با نوشتن نام آنها روی کاغذ، همه احساس می‌کنند شما وظیفه خودتان را در نسخه‌نویسی انجام داده‌اید. جای خالی را پر می‌کنند؛ خواه جای خالی، کاری باشد که شما حوصله‌اش را ندارید یا آن جای خالی مربوط به سیستم بهداشتی - درمانی ما باشد؛ به‌رحال همه از این تجویز خوشحال می‌شوند. پزشک چیزی نوشته، همراهان پولی داده‌اند، کارخانه‌های داخلی داروسازی هم با تولید یک داروی بیشتر توانایی خود را ثابت کرده‌اند، تقاضای بازار را پاسخ داده‌اند و افسراد زیادی را سر کار برده‌اند؛ چه کار دیگری باید می‌کردند؟ در ضمن اگر با میکروسکوپ تمام مقالات پزشکی دنیا را بگردید، لایب یکی، دو مقاله به نفع این داروها نیز پیدا خواهد شد. زالوهای مدرن فقط یک شباهت کوچک به زالوی سیاه قدیمی خودمان دارند و آن هم این است که نامشان در هیچ‌کدام از گایدلاین‌های درمانی هیچ‌کدام از مجامع علمی و در هیچ درس‌نامه‌ای نیامده است؛ یعنی استفاده از آنها نیز مانند زالو حیف‌ومیل امکانات و کارهای ضرور است؛ اما صحبت درباره آنها به آن آسانی که درباره زالو صورت می‌گیرد، نیست.!

خیابانگردی

میدان مادر

حسین ملکی

شهر اندکی هویت زنانه بخشیده است. در نزدیکی این میدان چند سالن آرایشی و زیبایی زنانه، چند مؤسسه آموزشی و فرهنگی دخترانه و چند واحد صنفی طلافروشی وجود دارد و همین‌طور در بین تابلوهای ساختمان پزشکانش تعداد زیادی تابلوی دکتر زنان و زایمان هست.

همه بانک‌های دور و اطراف این میدان شعبه مادرند، همه اغذیه‌فروشی‌هایش آشپزخانه‌های مادرند و همه عابرنش فرزندان مادر. این میدان و اطرافش به طور مشخص از زنانگی مایه‌های زیادی دارند و چندوقتی می‌شد که از مهر و عطوفت و مادرانگی هم چیزی کم نداشتند. تا همین چندوقّت پیش صدای لالایی مادری که تنگ غروب در حوالی این میدان قدم می‌زد، تمام میدان را پر کرده بود. صدای نازک و سوزداری که دست هر جوانی را که می‌دید می‌گرفت و گوشه‌ای از میدانه یک دل سیر برایش لالایی می‌خواند. حرف دیگری هم نمی‌زد، فقط لالایی می‌خواند و می‌رفت و حالا چندوقتی است که انگار برای همیشه رفته است. کسی از او خبری ندارد. حتی کاسب‌های دور میدان. خودش که غیر از لالایی گفتن حرفی نمی‌زد، اما خیلی‌ها می‌گفتند پسرش را از دست داده و حالا هر که را که می‌بیند دوست دارد برایش لالایی بخواند. این روزها نمی‌دانم کجاست. خیلی گشتم و پرس‌وجو کردم، اما پیدایش نکردم و حالا حدس می‌زنم شاید رفته باشد دیگر میدان مادر تهران.

دور میدان، روی جدول‌ها، گُل‌به‌گُل‌ه دانه‌های برنج است و خرده‌های نان. لای شیرهای جدول هم برکه‌های کوچک آب. دم‌دمای صبح وقتی که آفتاب تازه می‌زند بیرون، دامان مادر میدان، می‌شود جولانگاه پرنندگان. گنجشک‌ها و قُم‌ری‌ها و کلاغ‌ها و صدا می‌شود فقط صدای آنها. بعد که آب‌یاش‌ها شروع به کار می‌کنند، فرزندان مادر یکی‌یکی از خواب ناز، از روی پاهای مادر سر بلند می‌کنند و از لای بوته‌های نوجوان و نونهال می‌زنند بیرون. با تشک و کارتن‌های خوابشان اما. چشم مادر باز است به راهشان وقتی‌که می‌روند و باز است هروقت که بازگردند. برای همین سر‌ظورها و عصرها دوباره پاهای مادر می‌شود استراحتگاه بعضی دیگر از فرزندان. مادر این میدان نزدیک بیست‌وچندسالی می‌شود که همیشه هست. همان‌جا وسط میدان، روی سکویی نزدیک به سه متر، از یک‌سو با چشمانی همیشه باز و از سوی دیگر با شکوفه‌هایی همیشه بسته و خفته در خواب. البته همین چندی پیش آمدند دورش را پارچه کشیدند که یک شب ناغافل بیرندش برای همیشه، اما نشد. نتوانستند. تندیس این میدان هویت آن است. اگرچه شناسنامه‌اش را مخدوش کرده و بعد از مدتی کنده و برده باشند.

در شهر تهران که خیابان‌هایش نشان و نامی از زنان و مادران ندارند، این میدان در منطقه سوم آن گوهر است؛ گوهری که به یک نقطه کوچک از